



دیوان فہمی استرآبادی، تصحیح و مقدمه از محمدحسین کرمی، تہران، میراث مکتوب، ۱۳۸۹ ش.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو



ترسیم می‌نماید. او مداح حاکمان محلی مازنداران بوده و ثروتی اندوخته و ثروت خود را صرف تجارت نموده است. اما طبق آنچه خودش می‌گوید در یزد مال باخته (صص ۷۸-۷۹) سپس به ہند رفته و بہ دربار اکبر باری راہ جستہ و بہ موقعیتی در حد خود دست یافتہ است (مقدمہ). فہمی مانند اکثر شاعران آن عہد، اہل عیش و نوش بودہ اما توبہ کردہ و بہ مکہ رفته است. عقاید مذہبی اش در حد معمول و تا اندازہای غلوآمیز است و اشعار عرفانی ہم دارد کہ یک بند با واسطۃالعقد آن را نقل می‌کنیم، خواندنی است:

مستی از اجر و از گنہ می‌گفت  
گہ ز شاہ و گہ از سپہ می‌گفت  
گہ دم از حسن مہوشان می‌زد  
وصف خال و خط سپہ می‌گفت  
صفت ہیأت فلک می‌کرد  
باعث سیر مہر و مہ می‌گفت  
شرح این نہ رواق و ہفت بساط  
تو بہ تو رفته تہ بہ تہ می‌گفت  
بس کہ بودش دل از معارف پر  
یک سخن ناشنیدہ دہ می‌گفت  
بحر وحدت چو موج می‌آورد  
وحده لا شریک لہ می‌گفت  
گاہ بیخود ز ساغر وحدت  
گاہ می‌شد خموش و گہ می‌گفت  
کہ جز او نیست آشکار و نہان  
ہیچ موجود در سرای جہان  
(ص ۵)

اینک سہ بیت در مدح امیرالمومنین کہ البتہ مبتنی بر بعضی روایات و نمودار متوسط عقاید عامہ در عصر صفوی است:

رأیت نبود اینکہ نمازت شود قضا  
خورشید بازگشت بہ رای تو یا علی  
آمد زخارہ از پی عہد نبی برون  
ہفتاد ناقہ زر بہ دعای تو یا علی  
ہفتادبار مرد و دگر زندہ شد نصیر  
از حرف و صوت روح‌فرای تو یا علی  
(ص ۳۷۶)  
در شعر مکتب وقوع زبان روزمرہ رایج است، اینک نمونه‌هایی از فہمی استرآبادی:

فہمی استرآبادی از شاعران قرن دہم است. او متعلق بہ مکتب وقوع می‌باشد کہ از اواخر قرن نہم (عصر جامی بہ بعد) رایج شدہ بود. کسانی کہ طالب اطلاعات در این مورد باشند می‌توانند کتاب ارزندہ مرحوم گلچین معانی را ببینند. در قرن دہم سبک مشہور بہ ہندی (یا تسامحاً: اصفہانی) رایج شد و در قرن یازدہم بہ اوج رسید و در قرن دوازدهم افول کرد و در ایران جای خود را بہ مکتب بازگشت ادبی داد، حال آنکہ در ہند تا دوران جدید ادامہ داشت.

فہمی شاعر متوسطی است و حتی در عالمِ همان اشعار وقوعی ہم کہ بیان واقع‌نگارانه حالات عشق است برجستگی ندارد؛ ولی مرور بر دیوانش برای اہل تحقیق بد نیست، چہ بہ ہر حال یک شخصیت متوسط فرهنگی عصر صفوی را



گزارش میراث

چه زندگی است که دورم ز یار جانی خویش  
بیا اجل که به جانم ز زندگانی خویش  
(ص ۱۹۱)

من در ره وفای تو از خاک کمترم  
سر در ره تو گر نهنم خاک بر سرم  
(ص ۲۳۴)

گر ز در رانی مرا خواهیم ز دیوار آمدن  
(ص ۲۴۱)

در این زمانه فراغت فسانه‌ای شده است  
کجا روم چه کنم بد زمانه‌ای شده است  
(ص ۱۲۳)

چون وصل یار نیست نصیب من غریب  
خو کرده‌ام به درد و غم هجر، یا نصیب!  
(ص ۱۰۷)

نمونه‌ای از اشعار وقوعی، معشوق به حمام رفته:  
چون رود بر سر حمام روید از عقبش  
آن قبا کنند و آن پیرهنش را نگرید

تاب نظاره اگر هست به حمام روید  
چهره صاف و صفای بدنش را نگرید  
(ص ۱۷۸)

معشوق تب و عرق کرده:  
من ز تاب تن آن سیم‌بدن می‌سوزم  
او بر افروخته رخساره و من می‌سوزم

بر لب او زده تبخاله و من بر دل ریش  
داغ تبخاله آن غنچه دهن می‌سوزم  
(ص ۲۲۶)

بگو مگو با معشوق:  
گفتم که خنده‌ات ز سخن گفتن من است  
در خنده رفت و گفت چه حاجت به گفتن است  
(ص ۱۱۸)

البته فهمی اشعار خواندنی غیرووقعی هم دارد:  
منم و به لب رسیده ز فراق نیمه‌جانی  
نه زبان گفتگویی نه حریف هم‌زبانی

نه مصاحبی نه یاری نه انیس غمگساری  
نه رفیق نکته‌سنجی نه نگار نکته‌دانی  
که دهد نوید وصلم که کند علاج دردم  
نه حبیب مهرجویی نه طبیب مهربانی  
(ص ۲۷۹)

گر جهان ویران شود دیر خرابی گو مباش  
ور فلک از هم بریزد هم حبابی گو مباش  
گر نباشد سیم و زر سنگ و سفالی گو ممان  
ور نباشد حشمت دنیا عذابی گو مباش

گر رود بر باد جسم ما غباری گو برو  
ور فتد از پا تن خاکی حبابی گو مباش  
(ص ۱۸۹)

بعضی نکات تاریخ اجتماعی هم از این دیوان به دست  
می‌آید:

- چوب خوردن شاعر به سبب ترک دربار بدون اجازه (ص  
۱۶۰ و ۳۰۶).

- عرق را در آن زمان از تقطیر دُرد شراب و خم به دست  
می‌آورده‌اند (نه از کشمش و خرما تخمیر شده):  
ناکشیده عرق از لای خم می‌فهمی

کس چه داند که چه گل می‌شکفت زین گلها  
(ص ۱۰۳)

ز تاب جرعه دردش عرق ریزد چو آب از تن  
بلی آب عرق حاصل ز تاب دردی دن شد  
که در این بیت عرق در مصرع اول به معنی «خوی» و  
در مصرع دوم به معنی مشروب الکلی و «دن» به معنی خم  
شراب است که لای و درد در ته آن جمع می‌شده است.

دو مورد غلط چاپی هم برخوردیم که بد نیست در  
چاپ بعدی اصلاح شود:

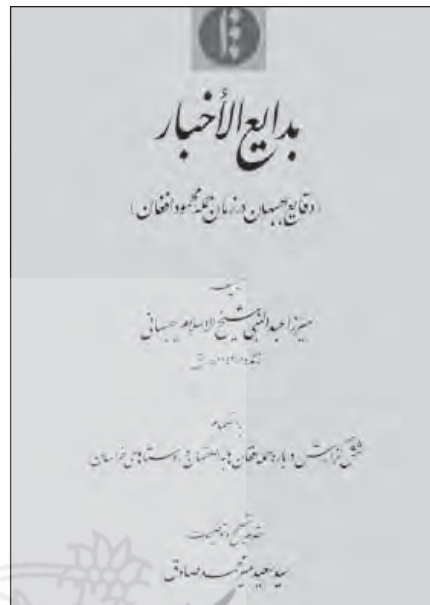
- در صفحه ۱۲۶ صورت صحیح مصرع چنین است: «با  
کسی اظهار درد یار کردن خوب نیست».

- در صفحه ۲۲۵ صورت صحیح مصرع چنین است:  
«کدورت دارم از ابیات و از اشعار دلگیرم».

در خاتمه باید از مقدمه خوب و حواشی مصحح خصوصاً  
فهرستهای دقیقی که در آخر کتاب فراهم آورده‌اند یاد کرد  
که بجز اعلام اشخاص و اماکن، شامل ترکیبات و اضافات و  
اصطلاحات نباتات و حیوانات و جواهر و عطریات و اقمشه  
می‌شود. تهیه چنین فهرستهایی، زمینه تهیه فرهنگ جامع  
ترکیبات و استعارات و همچنین مدنیات در اعصار گذشته  
تواند بود و مع الاسف در چاپ همه دیوانها (و نیز کتب ادبی  
دیگر) مورد توجه قرار نگرفته. از موارد نادری که به یاد  
دارم دیوان واعظ قزوینی است که به کوشش مرحوم سادات  
ناصری به طبع رسیده و فهرس تفصیلی دارد. ■

بدایع الأخبار، میرزا عبدالنبی شیخ الاسلام بهبهانی، به تصحیح سید سعید میر محمد صادق، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۹ش.

سید محمد صاحبی



بدایع الأخبار از آثار پایان دوران صفوی است. این کتاب به شرح وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان، حکومت صفی میرزای دروغین و حکومت اشرف افغان می‌پردازد. این متن به انضمام شش گزارش درباره حمله افغانه به اصفهان و روستاهای خراسان به چاپ رسیده است. بدایع الأخبار به طرز مصنوع و درخور توجه نوشته شده، اما مصحح به ویژگیهای سبکی این کتاب توجه چندانی نداشته و به طرح مطالبی کلی و مختصر در مورد سبک آن اکتفا کرده است؛ بنابراین در اینجا پاره‌ای از مهم‌ترین خصایص بدایع الأخبار را برمی‌رسیم:

**الف.** ابدال واحهای برخی از کلمات: «راه گیر و دار گشاده شد و تراکم غبار عرصه کارزار از عطف قبلی بر دامن نیلی بست» (ص ۱۲). «چون در نظر خلاف‌بین آن گرون بی‌دین... بلده مزبور حقیر و بی کشمکش دار و گیر، در عرصه تسخیر می‌دیدند» (ص ۳۱-۳۲).  
**ب.** کاربرد واژگان آشنا در معنایی غریب: «علم کاویانی کاووش و کارزار را در نظر آن ضحاک‌شعار نمودار ساختند» (ص ۳۱). در این جمله «کاووش» به معنای جنگ آمده، این واژه از مصدر کاوستن گرفته شده

است (نک: رواقی، زیر «کاوستن»). «حوصله از شیر و زهره در بر نهنگ در قعر بیشه و فرهنگ طپید» (ص ۳۴). در این جمله، «فرهنگ» در معنای کاریز آب به کار رفته است (نک: بردن، زیر «فرهنگ»).

**ج.** استفاده از ترکیباتی که معنای آنها در فرهنگها ذکر نگردیده است: «به صد آب و تاب و رتب و تاب ایستاده» (ص ۱۵). «کیک تعلق خاطر خارخار حرکت در شلوارش انداخت و گاوگاو شوق مهمیز ستیره‌انگیز بر گرده مرکب اراده‌اش آشنا ساخت» (ص ۳۰).

**هـ.** حذف افعال بدون قرینه لفظی: «مردم شهر، پوشیده به روز و دزدیده به شب، از هر گوشه و کنار، طریق المرء یفر من المطر الی المیزاب» و «الغریق یتشبث بکل حشیش» را شعار و از شهر فرار اختیار. و در بیرون به دست افغانه گرفتار و خود سر را به پای دار می‌بردند. و از صد، یکی نیم‌جانی را از بحر مهلکه و اضطراب به کنار و آواره هر دیار می‌ساختند» (ص ۲۲).

**و.** افراط در تصنع و بازیهای زبانی: «یکی از قدراندازان راستنشان، محمدنشان را نشان و نگین خانه زانویش را به خرمهره گلوله تهنشان و آن بی‌نشان، نشان به این نشان، خود را به محمود خذلان‌نشان رسانیده، قضیه را خاطر نشان نموده» (ص ۳۴).  
**ز.** استفاده از مصدر به جای اسم فاعل: «مردم شهر، هلال آسا، عارج معارج بروج آسمان‌سیما و به نگهبانی دور افق حصار طلوع و انگشت‌نما» (ص ۴۲-۴۳). در این جمله، از مصدر «طلوع» به جای اسم فاعل «طالع» استفاده شده است.

در کتاب اغلاطی راه یافته که در این جستار به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. «در زمانی که خاطر محبت‌ذخایر جویای احوال خیریت‌استمال بندگان... می‌بود» (ص چهل و سه)؛ «استمال» به معنای کور کردن چشم است (نک: دهخدا، زیر «استمال») و در این جمله معنای درستی نمی‌دهد، شاید «استمال» صحیح باشد.
۲. «ساعت به ساعت گلاب خوش‌زبانی بر عطف و آمان این فقیر حقیر پاشیده» (همان جا). «آمان» بی‌معنی و غلط است و «دامان» صحیح می‌باشد.



خود مؤثر دانند» (ص ۱۲۶). واژه «ارباب» معنای دقیقی نمی‌دهد، شاید صورت درست «از باب» باشد. برخی از این خطایا ناشی از سهل‌انگاری مؤلف بدایع‌الآخبار و نویسندگان دیگر متون مندرج در کتاب است. عبدالنبی بهبهانی به ضعف تألیف خود معترف است و درباره شیوه نگارش بدایع‌الآخبار می‌گوید: «شکسته‌بسته‌ای چند برهم بسته و دست و پای انشا را درهم شکسته، روز به روز، صورت حال را در صفحه خاطر می‌نگاشتم» (ص ۶). برخی از اشتباهات نیز در اثر بی‌دقتی کاتبان رخ داده است. به هر روی، بهتر بود مصحح محترم اغلاط کتاب را به شیوه قیاسی تصحیح می‌نمودند و زمینه درک بهتر و استفاده گسترده‌تر مخاطبان را فراهم می‌ساختند.

در واژه‌نامه کتاب، معنای کلمات ساده‌ای همچون «الم»، «تکبیرة الاحرام»، «لوله» و ... آمده است (نک: صص ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۰). ذکر این معانی برای خوانندگان چنین متونی ضرورتی ندارد و تنها بر حجم کتاب می‌افزاید. در بخش یادداشتهای، مأخذ برخی از جملات عربی منقول از کتب معروف ذکر نشده است؛ برای نمونه، در جمله «از ابتدای ظهور فتن و ترقی خضراءالدمن که آغاز نشو و نمای نهال ادبار محمودی... بود» (ص ۶۲)، اقتباسی از حدیث نبوی «ایاکم و خضراءالدمن» به چشم می‌خورد (نک: فروزانفر، ص ۱۶۰)، اما مصحح به این حدیث اشاره‌ای ننموده است و یا «اذا اجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم يعرفوا» از کلمات قصار امام علی (ع) است (نک: نهج‌البلاغه، ص ۳۹۵)، اما مصحح مرجع این سخن را ذکر نکرده و به ذکر ترجمه آن بسنده کرده است (نک: ص ۱۷۳).

#### منابع:

- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف، تبریزی، به کوشش محمد معین، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۱ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، تهران، چ ۱، ۱۳۲۵ به بعد.
- رواقی، علی، ذیل فرهنگهای فارسی، تهران، هرمس، چ ۱، ۱۳۸۱ش.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث و قصص مثنوی، به کوشش حسین داودی، تهران، امیر کبیر، چ ۲، ۱۳۸۱ش.
- نهج‌البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی، چ ۱۸، ۱۳۷۹ش.

۳. «و بهترین نغمه و نوایی که بلبلان گلستان فصاحت و عندلیبان بستان بلاغت، بعد از سرود حمد خالق معبود و درود بر رسول مسجود و درود موفور و تحیات نامحصور بر جناب مستطاب..... علی بن ابی طالب و اولاد اخیار و ائمه اطهار — صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین — خواهد بود» (ص ۵). این جمله بی‌معناست و صورت درست آن چنین است: «بهترین نغمه و نوای بلبلان گلستان فصاحت..... درود موفور بر علی بن ابی طالب.... خواهد بود.»

۴. «تا اوانی که حرکت شوقی باعث و غوایت شیطانی، وقت آن شد که آتش افروزی شعله‌سان خرمن جهانسوزی منبعث گردد» (ص ۹). این جمله مغشوش است.



۵. «وهال و جبال را درنوردیده تا به گولان آباد رسیدند» (همان جا). «وهال» غلط و بی‌معنی است و «وحال» (گل و لجن) درست است.

۶. «و خلائق کیوم النشور نوا و نفیر و جوش و خروش افغان به فلک اثیر رسید» (ص ۱۳). «و از خلائق» درست است.

۷. «هر کدام صرصر آه و سموم قهر وزید که نهال این حدیقه انس را بسوخت؟» (ص ۲۴). در این جمله «هر» اضافی است.

۸. «مژده» و «ینصرک الله نصرأ عزیزاً» سامعه‌اندوز سپاه دین‌پناه گیرد» (ص ۶۷). «گیرد» نادرست و «گردید» درست است.

۸. «به فیهوای و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه» (ص ۷۰).

۹. «و تصدیق مشارالیه را ارباب حسن خدمات و حق السعی

شرح الکنوز و بحر الرموز، پیر جمالی اردستانی،  
تصحیح و تحقیق امید سروری، انتشارات  
کتابخانه مجلس، ۱۳۸۸ش، ۴۴۴ص.  
علیرضا ذکاوتی قراگزلو



پیر جمالی اردستانی (متولد بین ۸۱۰-۸۱۶م. متوفی ۸۷۹ق) از عارفان و شاعران و نویسندگان متوسطی است که به لحاظ قرار گرفتن در یکی از مراحل تحولی مهم فرهنگی ایران، برجستگی یافته است. این مرحله مهم آمیزش تصوف و تشیع بعد از مغول و پیش از سلطه صوفیان می‌باشد.

در همین دوران است که با شیعیان متصوف و سنیان متشیع بسیاری مواجه می‌شویم و می‌توان گفت ایران آرام آرام به سوی گرایش - بدون خونریزی - به سوی تشیع پیش می‌رفت: تشیع عارفانه‌ای که ضمن عدم تعرض به خلفای سه‌گانه بر احقیقت علی بن ابی‌طالب (ع) تصریح داشت و به برداشتی بلندنظرانه از دین اسلام تأکید می‌ورزید و پیر جمالی دقیقاً منعکس‌کننده همین دیدگاه‌هاست و مصحح کتاب در مقدمه شواهد فراوانی در این باب ذکر کرده است (ص ۳۵).

طبیعی است که چنین دیدگاهی خواه ناخواه باید تأویل‌گرانه باشد، به خصوص که با عرفان نیز درآمیخته باشد. اتفاقاً پیر جمالی نیز به شیوه اسماعیلیه و غلات و باطنیه تمایل به تأویل دارد (ص ۳۳) و بسا در این جهت متأثر از فضای فرهنگی خاص آن عصر (مثلاً حروفیگری) بوده باشد. محض توضیح بیشتر شما می‌توانید همین

جنبه تأویل‌گری و تصوف و تشیع توأمان را در این ترکه که مورد تعقیب و آزار واقع شد نیز ببینید، با این تفاوت که این ترکه بیشتر فلسفی و متکلم است و پیر جمالی بیشتر شاعر و ادیب و صوفی، ولی در آن گرایش تأویلی صوفیانه شیعیانه مشترک و مشابه‌اند.

با توجه به اینکه بنا بر اختصار و ایجاز است، خواننده را به اصل کتاب ارجاع می‌دهیم که بسی فواید از متن آن بر می‌آید. یکی از ویژگی‌های پیرجمالی تفسیر قصص قرآن در این کتاب است که بعضاً تازگی دارد (مثلاً در قصه ابراهیم و فرزندش که می‌خواست ذبح کند).

بجز مایه‌های قرآنی و حدیثی، پیرجمالی از سرگذشت‌نامه‌های صوفیان خصوصاً مرشدش پیر مرتضی اردستانی و خاندان کاموئی که جنبه قصه‌عامیانه دارد وسیعاً سود می‌جوید (۳۳۵ به بعد). توضیح لازم اینکه در کتب صوفیه به تاثیر داستانهای عامیانه در سرگذشت‌نامه‌های صوفیان و متقابلاً تأثیر سرگذشت‌نامه‌های صوفیان در داستانهای عامیانه بر می‌خوریم که خود مبحث مستقلی است (نک: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، قصه‌های عامیانه ایرانی، صص ۴۴۴-۳۹۰، سخن، ۱۳۸۷ش).



کتاب پیر جمالی تلفیقی است از شعر و نثر و از جمله کارهای پخته اوست که در اواسط یا اواخر عمر نگاشته است (۸۶۵ق).

به چند مورد از تأویلات و تعبیرات خاص پیرجمالی در این کتاب اشاره می‌شود:



- محمد و علی از نور واحد هستند (۵۶-۵۷).

- جان مصطفیٰ سماوات است و ارض جسم مبارک او، خلق سماوات کلام حق است و خلق ارض حدیث محمد؛ چرا که قرآن از حقیقت جان محمد برمی‌خیزد و حدیث از لب و دندان مبارک محمد نازل می‌شود. ای عزیز تو حقیقت محمد بشناس آنگاه بدانی که قرآن از محمد مصطفیٰ پیدا شده است (ص ۳۷).

- آن پسر ابراهیم که می‌خواست قربانیش کند اسحاق بود نه اسماعیل و محمد هم از اولاد اسحاق است (ص ۳۸). باید دانست که این نظر متأثر از تورات است و از عرفای اسلامی ابن عربی نیز بر این عقیده بوده است. - به سبب علم خدای تعالی را نتوان شناخت. دلیل شناخت خدا محبت است (ص ۴۱).

- نورهای این جهانی حجاب شیطانی‌اند (ص ۶۰).

- ای عزیز صورت الله عادت تو شده است و سد تفکر تو شده این سماوات و ارض که پیداست و همه خلق می‌بینند و حال آنکه نور ذات الله پرتوی بر این آسمانها و زمین انداخته است (ص ۵۶).

- هشیاران که جام محبت نوشیده باشند چون نیم مستانه چشم به عالم صورت کنند... مراتب ایشان پیش خدای تعالی هزاربار بلندتر است از داننده خبر که به علم باشد (ص ۶۶) [اشاره‌اش به مرتبه سکر بعدالصحو است].

[اشاره به مسلک فتوت در تصوف]

- به سیر جوانمرد عاشق گرای

بخوان و بدان و به من وانمای

(ص ۱۴۸)

- در آخر چو شهرخ در آمد به ری

که دشمن قوی شد هم از نسل وی

نبد در میانشان حکیمی علیم

که شان پخته دارد به ناز و نعیم

... مع‌القصه ترکان تیموریان

جفا می‌فزودند بر توریان

به هم برکشیدند تیغ و سنان

نه جانشان بماند و نه ملک جهان

(صص ۱۷۲-۱۷۳)

- سلیمان دانای کلّ ضمیر

به سیر اندر آمد چو بدر منیر

به موران جوکش یکی مور گفت

که جان درمبازید زنه‌ار مفت

که آمد سلیمان و قوم عجب

که لایشعرونند و دور از ادب

به خلوت درآیید با نان جو

که ایمان ما شد به جو در گرو

تو اهل صوامع چو آن مور دان

سلیمان، زبان‌دانِ مرغانِ جان

(صص ۱۸۴-۱۸۵)

[پیداست به زاهدان گوشه‌نشین در مقابل صوفیان

جهانگرد همراه خود، تعریض نموده است]

- چو یوسف درآ از در بندگی

اگر زانکه خواهی برومندی!

مترس از ملامت که هر ارجمند

گزین در درآید شود سربلند

(ص ۲۲۴)

- صورت حجاب سیرت است و اگر حجاب جسمانی

نبودی سیرت از صورت لذت نیافتی حال آنکه در عالم

صورت، سیرت مغلوب صورت است تا شخص صورت

خود را ویران نکند راه به سیرت نبرد (ص ۳۵۴).

پیر جمالی علاقه خاصی به مولوی داشته و از قول

استادش آورده است که حدیقه سنایی و فصوص ابن عربی

در یک ورق از مثنوی است (ص ۶۷) خود پیرجمالی بیت

اول مثنوی را در حدود ده صفحه شرح کرده است (صص

۲۹۸ به بعد).

طریقه خاص پیر جمالی را می‌توان از پیشدرآمدهای

تصوف شیعیانه توده‌گیر انگاشت. البته سید حیدرآملی

و عبدالرزاق کاشی از لحاظ نظری جاده را کوبیده

بودند، اما پیر جمالی آن حرفها را به میان مردم برد و از

همین جهت بود که سران نقشبندیه (یعنی سردمداران

تصوف سنی) همچون عبدالرحمن جامی، پیر جمالی را

نمی‌پسندیده‌اند. بلکه به طعن و طنز از او یاد کرده‌اند

(صص ۲۷-۲۹) و مریدان او را به تمسخر گرفته‌اند، حال

آنکه خودشان برای همان مریدان له‌له می‌زدند. هر چیز

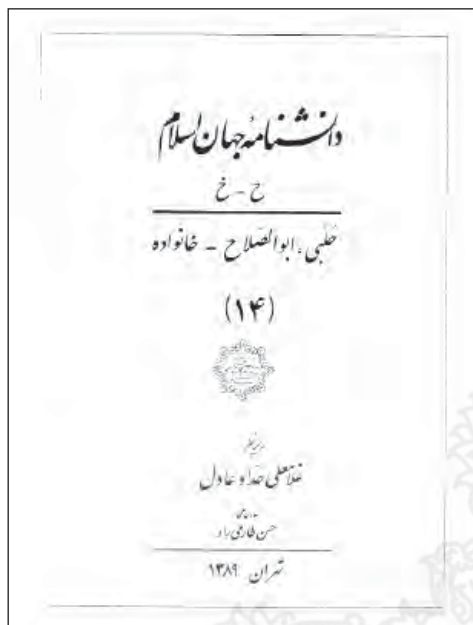
را باید در قالب و قاب تاریخی خودش سنجید. در هر حال

پیر جمالی از تیمور و اخلافش به بدی یاد می‌کند (صص

۱۳۵، ۱۷۳، ۳۶۰، ۳۷۱).

به دوران تیمور غارت‌پرست

که فتنه درآمد ز بالا و پست



جلد چهاردهم دانشنامه جهان اسلام، اخیراً (بهار ۱۳۸۹) از سوی بنیاد دائرةالمعارف اسلامی منتشر شد. این مجلد که ۸۳۲ صفحه دارد شامل بیش از ۲۸۰ مقاله/مدخل است و از «حلبی، ابوالصلاح» آغاز و به «خانواده» منتهی می‌شود. در این جلد نیز مانند مجلدات قبلی سعی شده از صاحب‌نظران و محققان متخصص برای تألیف استفاده شود و به لحاظ موضوعی نیز سعی شده تنوع و گستردگی در دایره جهان اسلام وجود داشته باشد. نگارنده ضمن یک بررسی اجمالی به بررسی آماری موضوعات مندرج در این جلد پرداخته که حاصل آن از این قرار است:

در این جلد به معرفی ۱۴۵ شخصیت دینی، ادبی، تاریخی و سیاسی پرداخته شده است. همچنین نه کتاب معرفی و بعضاً بررسی شده‌اند. به لحاظ موضوعی نیز حدود یکصد مقاله در حوزه دین (اعم از فقه و فلسفه و عرفان)، حدود ۵۵ مقاله در حوزه تاریخ، تقریباً چهل مقاله در زمینه ادبیات، نزدیک سی مقاله در حوزه جغرافیا، بیش از سی مدخل در زمینه اجتماعی، حدود پانزده مقاله در موضوع هنر و معماری، بیش از پنج مقاله در رابطه با سیاست و چند مورد در موضوعات متفرقه تألیف شده‌اند.

شهرخ بنماند و هم جهان‌شاه نماند

دیدی که بجز حسرت و جز آه نماند

بدرفتاری مأموران شاهرخ با ابن ترکه و سید محمد نوربخش و سید قاسم انوار نشان می‌دهد که در پیر جمالی نیز مانند آن گرایش صوفیانه خاصی می‌دیده‌اند که خواه ناخواه بر ضد تیموریان است. طرفداری پیرجمالی از قراقویونلوهای شیعی هم پرمعناست (ص ۲۷).

اینکه گفته‌اند درگذشت پیرجمالی به صورت شهادت بوده، جنبه سیاسی حرکت او را تأیید می‌نماید و خود چنین سروده:

مگر اصل خاک من از کربلاست

که در جام جانم نبید بلاست

که میراث دارم من از جد خود

که سیراب گردم ز خوناب خود [کذا]

قابل یادآوری است که میر سیدعلی همدانی هم از میراث خون جدش حسین یاد می‌کند.

اما درویشان پیرجمالی که همراه مرشدشان بیشتر ایام در سفر بودند در واقع یک خانقاه متحرک را تشکیل می‌دادند. پیر جمالی در عین مسافرت محرر و کاتب خوشنویس و هنرمند در اختیار داشت و رسالات خود را به صورت زیبا و تذهیب شده و آراسته برای منتقدان زمان می‌فرستاده است (ص ۲۹، با نظر به مقدمات جلمی).

از ویژگی‌های پیرجمالی توجه به زبان عامه است که در دیوانش پیداست (ص ۷۸). پیر جمالی زندگی قلندرانه داشت و ملامت را همدوش رسالت می‌شمرده (ص ۵۵).

از جمله رباعیات او در مضمون قلندری این است:

دل در هویس کیش قلندر دارم

پنهان چه کنم پرده ز رو بردارم

آیات قلندری و آیین قمار

چون حیدری از دولت حیدر دارم

که ظاهراً اشاره‌اش به سید حیدر زاوه‌ای مؤسس طریقه شیعی قلندری است.

در پایان یادآوری می‌نماید که کتاب اغلاط چاپی بسیار دارد و در مورد فهرست راهنما نیز کوتاهی شده و برای چنین کتابی باید فهرست دقیقی تهیه می‌شد. هر دو نقیصه را امیدواریم در چاپ آینده جبران نمایند. ■

بلندترین مقاله این مجلد «حوزه علمیه» است که تقریباً یکصد صفحه از جلد را شامل می‌گردد و توسط چند نفر تألیف شده و کوتاه‌ترین مقاله ظاهراً «حمزه بن محمد کنانی» است که در کمتر از یک ستون (۳۲ سطر) تألیف شده است. عناوین برخی مقالات مهم دانشنامه از این قرارند: حلف الفضول، حلول و اتحاد، حلیه الاولیاء، حلیه نویسی، حماسه، حمدانیان، حمدون قصار، حمزه‌نامه، حمل‌ونقل، حمیدالدین بلخی، حوای حیدرآباد، خاتم، خازنی، عبدالرحمان، خاقانی شروانی، خان، خانقاه، خانلری، پرویز (که مورد اخیر یکی از بهترین نوشته‌هایی است که در مورد مرحوم خانلری تاکنون موجود است).

گروه‌های مختلف بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، سعی در ارائه مقالات و پژوهش‌های برتر و بهتر در موضوعات گوناگون دارند، اما در مواردی، لغزشها یا کاستیهایی جزئی دیده می‌شود که به عنوان پیشنهاد و به منظور اصلاح ذیلاً بدانها اشاره می‌شود: به رغم اینکه تلاش شده همه مطالب مهم و اساسی در دانشنامه ذکر شود، با این حال به نظر می‌رسد، چند مدخل جا افتاده که بودن آنها خالی از فایده نبود. به عنوان نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: حلبی، ابوطی احمدبن ظافر (عالم، ادیب و شاعر شیعی و از بزرگان اهل حلب)؛ حلمانیه؛ حمادی نوح، ابوهبه الله محمدبن سلمان غریبی کعبی اهوازی حلی (شاعر و ادیب شیعی امامی)؛ حمراء دیلم، خامنه‌ای، میرزا جعفر (از ادیبان و شاعران پیشرو و مبارز آذربایجان)؛ حیرتی تونی (شاعر شیعه و سراینده منظومه بزرگ کتب معجزات یا شاهنامه حیرتی تونی)؛ خارزنجی؛ ....

ذیل مقاله حمید کشمیری و آثاری که به وی منسوب است، ذکر این نکته نیز ضروری می‌نمود که حمید کشمیری اثر به نام «لشکرستان» نیز دارد که به نظم فارسی است.<sup>۱</sup> همچنین اثری به نام «بندنامه» به وی منسوب است که در باب گرفتن عاملی و کارداری و پند و اندرز فرزند است.<sup>۲</sup>

در ذیل مقاله «حنین بن اسحاق» و در صفحه ۲۹۷، به نقل از منابعی تاریخ وفات حنین بن اسحاق ۲۶۰ ق ذکر شده است. لازم به توضیح است که ابن ابی اصیبعه در عیون الاینها، سال ۲۶۴ قمری را تاریخ درگذشت حنین ذکر کرده است<sup>۳</sup> که نویسنده بدان تاریخ اشاره نکرده است.

ذیل مدخل «خ» نویسنده به کتاب «واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی» از مهری باقری ارجاع داده است. لازم به توضیح است که این کتاب ترجمه‌گونه‌ای است از بخشی از کتاب *Persisch Studien* از هاینریش هوبشمان؛ (اگرچه باقری خود اشاره‌ای به این مطلب نکرده است). چند سال پیش ترجمه دیگری از همان کتاب توسط بهزاد معینی سام روانه بازار نشر شده. از آنجا که معینی سام ترجمه بهتری از کتاب هوبشمان به دست داده و از طرفی ترجمه باقری با عنوان «تألیف» به بازار عرضه شد، نه «ترجمه»، کتاب دکتر باقری فاقد ارزش و اعتبار علمی است.

نیز در مورد همین مقاله باید گفت که ممکن است «خ» فارسی نو صورت تحول یافته «ک» فارسی باستان باشد. همچنانکه نیبرگ با مثالهایی مشخص کرده است که در برخی واژه‌ها که واج «خ» وجود دارد، در معادل فارسی آنها «ک» به جای «خ» آمده است. به همین دلیل می‌توان موارد «ک» را واجگونه «خ» در دوره میانه به حساب آورد، مانند کلمه «شاخ» در فارسی نو که در فارسی میانه *šāk* بوده است.<sup>۴</sup> تبدیل «خ» به «ش» در منابع مربوط به ابدال در زبان عربی نیز ثبت شده است. نظیر «خجوجی / شجوجی»، «خبرته / شبرته» و ...<sup>۵</sup>

صرف‌نظر از موارد فوق، آنچه در اینجا بایسته ذکر است، این است که ظاهراً سابقه بررسی تحولات واجهای زبان فارسی به حدود سه قرن پیش می‌رسد. یعنی زمانی که سراج‌الدین علی‌خان آرزوی اکبرآبادی در سال ۱۱۶۴ ق رساله مثمر را نوشت و در آن به بررسی تحولات واجها در زبان فارسی همراه با ارائه شواهد و مدارکی پرداخت.

۱. نک: تیکو، گ.ل، برگزیده از پارسی سریان کشمیر، تهران، ۱۳۴۲،

ص ۶۲؛ نیز گلچین معانی احمد، فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، جلد هفتم، مشهد، ۱۳۴۶، ص ۲۰۶.

۲. نک: گلچین معانی، همان، ص ۲۷۲.

۳. نک: ابن ابی اصیبعه، عیون الاینها فی طبقات الاطباء ضبطه و صححه و وضع فهرسه محمد باسل عیون السود، دارالکتب بیروت، ۱۹۹۸م، ص ۲۴۱.

۴. نک:

Nyberg, Henrik Samuel, Amanual of Pahlavi, Wiesbuden, 1964-1974, p. 184.

۵. بنگرید به: اللغوی الحلبي، ابی الطیب عبدالواحدبن علی، کتاب الابدال، الجزء الاول، حقه و شرحه و نشر حواشیه الاصلیه و اکمل نواقصه عزالدین، دمشق، ۱۹۶۰م، ص ۲۳۲-۳۳۳.



نگارنده به هیچ وجه مدعی آن نیست که آرزو کاملاً به صورت علمی و انتقادی به تحلیل این تحولات پرداخته است. قطعاً با توجه به شرایط و محدودیت‌های علمی آن زمان، تسامحاتی در کار وی به چشم می‌خورد؛ ولی توجه به این موضوع خود می‌تواند از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار باشد. وی در خصوص تحول «خ» گفته است که این حرف می‌تواند به حروفی چون «ب»، «ج»، «ش»، «غ»، «ک»، «م» و «ه» تبدیل گردد.<sup>۱</sup>

- ذیل مقاله «خاقانی شروانی» سال وفات خاقانی «۵۹۵ قمری» ذکر شده است. البته اکثر قریب به اتفاق منابع مربوط به همین تاریخ را سال وفات خاقانی ذکر کرده‌اند. تنها در جنگ لالا اسماعیل که در سال ۷۵۰ق کتابت شده، تاریخ درگذشت خاقانی ۵۹۱ ق ثبت شده که استاد شفیع کدکنی نیز تأکید دارند، همین تاریخ اخیر قطعاً صحیح‌تر است.<sup>۲</sup>

- یکی از مقاله‌های ارزشمند این مجلد، مدخل «خان آرزو» است. اگرچه در مورد آرزو و دیدگاه‌های وی اخیراً مقالاتی منتشر شده است، ولی در این مقاله نکات جدیدی، به ویژه آنچه از تذکره خازن‌الشعرا اجملی الله‌آبادی استفاده شده، به چشم می‌خورد؛ با این حال چند نکته جهت تکمیل و اصلاح پیشنهاد می‌گردد: یکی اینکه اسم وارسته به صورت «وارسته لاهوتی» آمده که صحیح نیست و قطعاً از اغلاط مطبعی است که باید به صورت «سیالکوتی کل وارسته لاهوری» باشد.<sup>۳</sup> در معرفی خطبه‌ها و دیباچه‌ها باید گفت که هم چاپ سنگی و هم نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی قابل دسترسی است.<sup>۴</sup>

در خصوص «رساله تعزیرات» که به درستی گفته شده، «نسخه فرسوده‌ای از آن با شماره ۴۵ در کتابخانه ندوةالعلمای لکهنو نگهداری می‌شود» باید اضافه کرد فیلمی از این نسخه به شماره ۲۵۷۵۱ و با عنوان سراج‌الشریعه در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود و در ترقیمه آن نام نویسنده «سراج‌الدین علی خان صاحب» ثبت شده که دانسته نیست آیا منظور سراج‌الدین علی خان آرزوست یا فرد دیگر.

درباره سراج‌اللغة گفته شده در سال ۱۲۶۶ق در هند چاپ شده، اما این مطلب صحیح نیست. این کتاب تاکنون چاپ نشده است و ظاهراً توسط ریحانه خاتون آماده چاپ است. در برخی منابع به چاپ سراج‌اللغة اشاره شده، اما

منظور همان چراغ هدایت است که چند بار از جمله در ایران چاپ شده است. با توجه به اینکه چراغ هدایت، به دفتر دوم سراج‌اللغة معروف بوده معمولاً این اشتباه رخ داده که برخی کتابشناسان گمان کرده‌اند، چراغ هدایت همان سراج‌اللغة است.

نام اصلی فرهنگ مصادر و مشتقات فارسی خان آرزو، زوایدالنفواید است. فیلمی از نسخه این فرهنگ به ضمیمه رساله مثنی با شماره ۱۷۶۳۱ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود که در متن فرهنگ نیز نام آن زوایدالنفواید آمده است.<sup>۵</sup> نسخه‌ای نیز ظاهراً به خط خود آرزو در کتابخانه رضا رامپور به شماره ۳۹۹۷ موجود است که در آن نیز نام نسخه زوایدالنفواید ثبت شده است.<sup>۶</sup>

در خصوص شرح قصاید عرفی این نکته قابل ذکر است که فیلمی از این شرح به شماره ۲۸۴۲۷ در کتابخانه مرکزی آستان قدس نگهداری می‌شود. این نسخه که در سده دوازدهم کتابت شده، از کیفیت مطلوبی برخوردار نیست. خان آرزو هیچ شرحی بر قصاید خاقانی ندارد و برخی منابع به اشتباه چنین شرحی را به وی نسبت می‌دهند.

صرف‌نظر از آثار معرفی شده، اثر مهم دیگری که به وی منسوب است و نسخه‌ای از آن نیز موجود است،

۱. نک: آرزو، سراج‌الدین علی‌خان آرزوی اکبرآبادی، مثنی، با مقدمه و تصحیح ریحانه خاتون، پیش لفظ از ابوالیث صدیقی، پاکستان، ۱۹۹۱م، صص ۲۸۵-۲۸۷.
۲. نک: شفیع کدکنی، محمدرضا، مقدمه منطق‌الطیر عطار نیشابوری، تهران، سخن، ۱۳۸۳، ص ۷۲.
۳. وارسته صاحب کتابهای مهمی چون مصطلحات‌الشعراء جواب شافی، صفات کائنات، مطلع‌الدین و ... است.
۴. این کتاب یک‌بار در سال ۱۲۹۵ق در لکهنو به چاپ سنگی رسیده است. نسخه‌ای از آن نیز به شماره ۵۶۱۰۲ در کتابخانه ملی موجود است، ولی به اشتباه ذیل عنوان اعجاز خسروی معرفی شده است.
۵. نک: رحیم‌پور، مهدی، «زوایدالنفواید»، آینه میراث، دوره جدید، سال چهارم، شماره دوم و سوم، تابستان و پاییز ۱۳۸۵، پیاپی ۳۳-۳۴، صص ۲۲۰-۲۳۲.
۶. نک: شریف‌حسین قاسمی، «بعضی نسخ خطی به خط نگارنده آنها در کتابخانه رضا رامپور»، قند پارسی، شماره ۴۱-۴۲، تابستان و پاییز ۱۳۸۷ش، ص ۱۲۳.



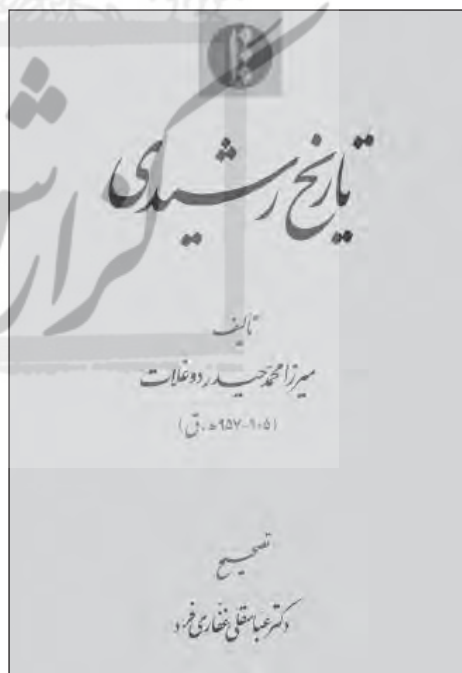
سایر جلد‌ها قابل ذکر است، این است که برخی عناوین که بنا به دلایلی از این جلد حذف شده و به جلد‌های آینده ارجاع داده شده‌اند و بعضاً با عناوینی غیرمنطقی. به عنوان نمونه «حیدر دوغلات» صاحب کتاب معروف تاریخ رشیدی، به «دوغلات، حیدر» ارجاع داده شده که به نظر صحیح نیست. چرا که دوغلات نام طایفه حیدر میرزاست و اگر بنا باشد که به این شکل بیاید، در آن صورت باید چندین دوغلات پشت سر هم ذکر شوند. همچنین است، حمیدالدین ناگوری که به «ناگوری، حمیدالدین» و «حمیدالدین کرمانی» به «کرمانی، حمیدالدین» ارجاع شده‌اند.<sup>۲</sup>

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد این دانشنامه (حداقل برای نگارنده) این است که در بخش منابع و مآخذ، برخلاف اصول رایج کتابشناسی، ترتیب مؤلف از نام کوچک آغاز می‌شود و به شهرت یا نام معروف می‌رسد. مثل: محمد خانجی بوستوی ...، یا محمدبن یحیی عطایی و ... و برای اینکه نام معروف و یا شهرت نویسنده مشخص گردد، آن قسمت را سیاه کرده‌اند. مزایا و محاسن این روش را می‌بایست از طراحان و مسئولین ذی‌ربط سؤال کرد.



۱. خلاصه‌ای از این نامه که در تذکره خلاصه‌الافکار ابوطالب اصفهانی آمده است، قبلاً توسط جمشید سروشیار در مجله یغما (سال ۲۲، ۱۳۴۸، صص ۲۶۵-۲۶۸) به چاپ رسیده بود که آن چاپ حاوی شش بیت بود. اما نامه مذکور که در ضمیمه مثمر است ۲۴ بیت است که توسط نگارنده همراه با مقدمه‌ای تصحیح شده و در دفتر سوم میراث بهارستان چاپ خواهد شد.
۲. البته یکی از مشکلاتی که بر سر راه دانشنامه‌ها وجود دارد این است که بعضاً مقاله‌ای ضعیف تألیف می‌شود و یا مؤلف آن را به موقع نمی‌رساند و از طرفی متولیان دانشنامه علاقه‌مندند که هرچه سریع‌تر مجلدات خود را به چاپ برسانند، بنابراین ترجیح می‌دهند که آن مقاله ضعیف یا مقاله‌ای که از قلم افتاده و یا به موقع نرسیده، حذف شود و به جلد‌های بعدی ارجاع داده شود تا بدین صورت از مانع به وجود آمده بر سر راه چاپ سریع جلد عبور کنند.

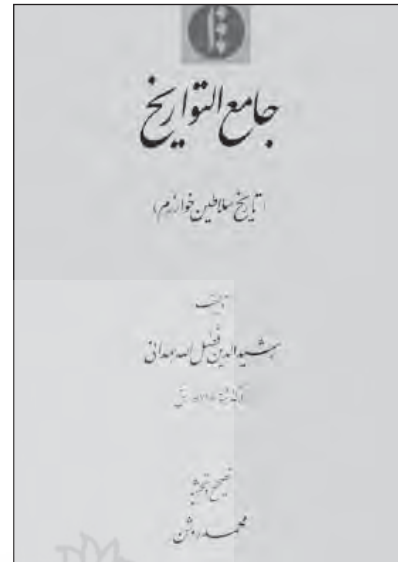
«جنگ» آرزوست که نسخه‌ای از آن به شماره ۸۵۷۰۰ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. در این جنگ که گفته می‌شود به خط خود آرزوست، به ذکر اشعار برخی از شاعران مطرح هم‌عصر خودش پرداخته و در پایان نیز اشعاری از خود را آورده است. یکی از دیباچه‌های وی نیز که بر سفینه خوشگو نوشته است، در ابتدای نسخه شماره سفینه خوشگو موجود است. اگر از رساله سراج‌الشریعة منسوب به آرزو که پیشتر ذکر کردیم از آن وقت صرف‌نظر کنیم، ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که در ضمیمه یکی از نسخه‌های مثمر که میکروفیلمی از آن به شماره ۱۷۶۳۱ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود، نامه‌ای از حزین لاهیجی به آرزو وجود دارد که متضمن شرح ابیاتی (۲۴ بیت) از خاقانی است. از محتوای آن نامه چنین برمی‌آید که این نامه در واقع جوابیه‌ای است که حزین به آرزو نوشته و بنابراین آرزو نیز از قبل نامه‌ای به حزین نوشته بوده است، ولی تاکنون اثری از آن نامه یافت نشده است.<sup>۱</sup>



همچنین در ذیل منابع نام خوشگو «بندر بن داس» آمده که غلط مطبعی است و «بنداربن داس» صحیح است. - یکی از موارد کلی که در خصوص این جلد یا شاید

جامع التواریخ (تاریخ سلاطین خوارزم)،  
رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تصحیح محمد  
روشن، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب،  
۱۳۸۹ش.

محسن جعفری مذهب



خوارزمشاهیان اعقاب انوشترکین غرجه بودند که او غلام  
بلکاتکین و او غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود. سلطان  
ملکشاه پس از بلکاتکین منصب تشت‌داری را به او داد  
و از آنجا که مالیات خوارزم مختص تشت‌دار بود او نیز  
شحنه خوارزم شد و تا آخر عمر این مقام را داشت. پس  
از او پسرش قطب‌الدین محمد در زمان سلطان برکیارق  
والی خوارزم شد و از آن زمان او را خوارزمشاه خواندند.  
او از سال ۴۹۱ تا ۵۲۳ ق/ ۱۰۹۸ تا ۱۱۲۸ م خوارزمشاه  
بود.

پس از او پسرش اتسز به خوارزمشاهی رسید و گاه  
مطیع سلطان سنجر و گاه بر او عاصی بود؛ سلطان سنجر  
چند بار به سرکوب او رفت. حتی گفته شد که ختائیان  
به تحریک او به خراسان یورش برد و بعضی شهرهای  
آن را گرفت. او در سال ۵۵۱ق/ ۱۱۵۶م درگذشت. پس  
از او ایل ارسلان (حک ۵۵۱-۵۵۷ق/ ۱۱۵۶-۱۱۶۳م) به  
حکومت رسید و به علت ضعف سلجوقیان بر همه خراسان  
و خوارزم مسلط شد.

پس از او پسر کوچکش سلطان‌شاه که ولیعهد و مادرش  
ملکه ایل ارسلان بود، به سلطنت نشست اما با شورش  
تکش مواجه شد و از خوارزم گریخت و ده سال درگیر با

برادر بود و سرانجام در سال ۵۸۹ ق درگذشت.  
سلطان تکش (حک ۵۵۸-۵۹۶ق) جانشین پدر  
شد و به فتوحاتش در خراسان و ماوراءالنهر ادامه داد.  
او همواره با غوریان در جدال بود و بر سر ایالت عراق با  
سلاجقه درگیر. گاه به ختائیان باج می داد و گاه به جنگ  
با آنها می پرداخت. به تحریک خلیفه ناصر به عراق آمد  
و سلطان طغرل سلجوقی را کشت و سلسله سلجوقان  
عراق را منقرض کرد. با قوای خلیفه به رهبری وزیر او  
جنگید و سر وزیر مرده خلیفه، ابن قصاب، را بریده به  
خوارزم فرستاد. سلطان تکش در سال ۵۹۶ق/ ۱۲۰۰م  
درگذشت.

قطب‌الدین محمد پسر سلطان تکش (حک ۵۹۶  
-۶۱۷ق/ ۱۲۰۰-۱۲۲۰م) به جای پدر نشست و جنگهای  
بسیار با ختائیان و آل افراسیاب و غوریان نمود و موجب  
اضمحلال هر سه آنها شد. از آنجا که خلیفه عباسی را  
مسئول فتنه‌ها علیه خود می دید، قصد کرد تا خلیفه ناصر  
را از سر راه بردارد و قصد بغداد کرد. اما در همدان اسیر  
سرمای شدید شد و مجبور به بازگشت به خوارزم شد.  
در بازگشت گرفتار یورش مغولان شد و به جزیره‌ای در  
دریای آبسکون گریخت و در آنجا مرد.

پس از او پسر بزرگش جلال‌الدین منکبرنی بود که  
چند بار با مغولان جنگید و پس از شکست به هند گریخت  
و پس از بازگشت از آنجا، تمام ایران و عراق و گرجستان  
را مطیع خود ساخت و در سال ۶۳۸ق در کردستان کشته  
شد. و بدین ترتیب این سلسله منقرض شد.

تاریخ سلاطین خوارزم بخشی از کتاب جامع التواریخ است  
که خلاصه‌ای از تاریخ جهانگشای جوینی است. استاد  
روشن جایی گفته است: «تاریخ سلاطین خوارزم برگرفته  
و بازنوشته‌ای است از تاریخ جهانگشای جوینی» (صفحه  
هشت) و «زیرا چنانکه یاد کردم، این نگاشته تاریخ  
سلاطین خوارزم، به گونه‌ای بازنویسی بی‌افزون و کاست  
متن جهانگشای جوینی است» (صفحه پانزده). این جانب  
موافق این نظر (بازنویسی بی‌افزون و کاست) نیست، زیرا  
کوتاه‌شده آن است و قطعاً بی‌افزون، اما کاسته شده که  
ذات تلخیص است. اتفاقاً بررسی کامل این اثر و مقایسه آن  
با تاریخ جهانگشا، نشان‌دهنده روش تلخیص رشیدالدین  
و گروه بازنویسی جامع التواریخ و کاری بایسته است.



کتاب‌های میراث

آن گونه که مصحح گفته و من می‌دانم، این بخش یکی از بخشهای کتاب جامع‌التواریخ است که در ۱۵۰ سال انتشار آثار رشیدالدین هنوز منتشر نشده بود. کتاب بر اساس یک نسخه از جامع‌التواریخ، یک نسخه از تواریخ‌العالم احمد بن محمد بن محمد بخاری، و یک نسخه از مجمع‌التواریخ سلطانیه حافظ ابروست و نیم‌نگاهی نیز به چاپ مرحوم قزوینی از تاریخ جهانگشا دارد. بیست صفحه مقدمه، هفتاد صفحه متن، بیست‌وسه صفحه نسخه‌بدلها، سی‌وشش صفحه تعلیقات، هفتاد صفحه واژه‌ها، و شانزده صفحه نمایه‌ها، این کتاب را به وجود آورده است. همان گونه که گفته شد، مقایسه این متن و بخش خوارزمشاهیان تاریخ جهانگشامی تواند روشن‌کننده بخشی از روش کار گروه علمی رشیدالدین فضل‌الله در نگارش جامع‌التواریخ باشد.

اغلاط کمی در متن دیده می‌شود که شاید با مقایسه با تاریخ جهانگشا قابل اصلاح بود. مصحح محترم تاریخ تألیف مجمع‌التواریخ سلطانیه را ۸۸۵ دانسته (صفحه چهارده) که نادرست است و شاید تاریخ کتابت نسخه بوده باشد. البته همچنان از به‌کارگیری «چنگز» برای چنگیز خان ناراضی‌ام.

خانم ترزا فیتز هربرت در مقاله «چهره گمشده: جلال‌الدین خوارزمشاه و جوینی»<sup>۱</sup> با بهره‌گیری از چند مینیاتور موجود در نسخه‌های خطی مصور قرن هشتم از جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی به سراغ جوینی می‌رود و نتیجه می‌گیرد که عطا ملک جوینی در داستان جلال‌الدین خوارزمشاه، نیم‌نگاهی نیز به شاهنامه فردوسی دارد، به‌ویژه در جنگهای مستقیم جلال‌الدین خوارزمشاه و چنگیزخان، با بهره‌گیری از اشعار شاهنامه، چنگیزخان را به جای افراسیاب می‌نشانند و جلال‌الدین را به جای رستم (و گاه سهراب) قرار می‌دهد. جوینی حتی تحسین خود از جلال‌الدین در نبرد با چنگیز را، از زبان چنگیز خان و در قالب شعر فردوسی بیان می‌دارد.

او معتقد است، با اینکه جوینی مورخ رسمی مغولان است و کتابش به نام چنگیزخان جهانگشا است، اما همیشه به چنگیزخان به چشم یک دشمن نگاه کرده است. در تاریخ جهانگشا نه بار اشعاری از شاهنامه مورد استفاده قرار گرفته است و دقیقاً هر نه بار در

جایی به کار رفته که چنگیزخان با جلال‌الدین خوارزم شاه در حال جنگیدن است. این اشعار، همه اشعاری هستند که در شاهنامه فردوسی در مورد جنگ رستم و افراسیاب سروده شده است. خانم فیتز هربرت معتقد است که از نظر جوینی، جلال‌الدین به مثابه رستم و چنگیزخان به مثابه افراسیاب است. به عقیده جوینی، جلال‌الدین درست مانند رستم، حافظ مرزهای ایران در کرانه رود سیحون و جیحون است؛ یعنی همان مرزی که توسط تیر آرش مشخص شده است، و چنگیزخان در نقش افراسیاب، این مرز را شکسته است. در واقع نکته نانوخته در تاریخ جوینی این است که جوینی نبرد خوارزمشاهیان و مغولان را ادامه نبرد تاریخی و همیشگی ایران و توران می‌داند.

ظاهراً رشیدالدین نیز در همین اندیشه بود. او نیز کلام فردوسی درباره رستم را بر زبان چنگیزخان جاری می‌کند. فصل پایانی فرار جلال‌الدین خوارزمشاه از روبه‌روی چنگیزخان را می‌خوانیم:

«چنگز خان حالت عبور او مشاهده کرد، به کنار آب دوانید و مغولان را از عبور منع کرد. گردون در تعجب مانده می‌گفت:

به گیتی کسی مرد اینسان ندید

نه از نامداران پیشین شنید

چنگزخان با تمامت امرا و نوینان مغول از شگفتی دست بر دهان نهادند که سلطان از آب گذشته بود و شمشیر کشیده، غلاف او از آب پاک می‌کرد. چنگزخان روی به پسران آورد و می‌گفت: از پدر پسر مثل او باید، چون از دو غرقاب آتش و آب به ساحل خلاص رسید، از او کارهای بزرگ و فتنه‌های متنوع ببايد. از کار مرد عاقل، غافل چگونه توان بود:

به گیتی ندارد کسی را همال

مگر پرخرد نامور پسر زال

به مردی همی زاسمان بگذرد

همه خویشان کهنتری نشمرد

۱. مقاله خانم ترزا فیتز هربرت در مجموعه مقالاتی به نام دربار ایلخانان به کوشش خود او منتشر شد. من آن کتاب را در مجله جهان کتاب معرفی کرده‌ام: «دربار ایلخانان»، جهان کتاب، ش ۵۰-۴۹، دی ۱۳۷۶.

## حواشی ملاذوازده (۱)

### در حاشیه مثنوی مطایبه آمیز مسعود سعد

#### سلمان و درنگی در ابیات مبهم دیوان او

سید عبدالرضا موسوی طبری

**اشاره:** دیوان مسعود سعد سلمان که از دیرباز همواره مورد توجه دوستداران ادب پارسی بوده است برای بنده که الفتی با ادب فارسی شبه‌قاره هند دارم، از اهمیت دوچندان برخوردار است. لذا در مواقع مراجعه به دیوان این سخنور توانا هر بار در نقطه‌ای و نکته‌ای تأمل می‌کردم و در حاشیه اشعارش مطالبی می‌نوشتم. امروز که شنیدم دیوان مسعود سعد با تصحیح مجدد در حال آماده‌سازی است، به خاطر رسید که برخی از این یادداشتها را منتشر کنم تا اولاً پیش از به نظر رسیدن متن مصحح جدید (که ان‌شاءالله با دقت و همت، و بر اساس نسخ کهن‌تر اما تازه‌یاب منتشر خواهد شد) قوه انتقاد و اجتهاد خود را بیازمایم و ثانیاً مصحح یا مصححانی را که در اشعار مسعود سعد تحقیق و تفحص می‌کنند متوجه دشواری این کار و اهمیت اصل اجتهاد و قیاس و استنباط در متونی که نسخه‌های نزدیک به زمان مؤلف از آن موجود نیست، کنم.

باری، دیوان مسعود غیر از چاپ سنگی دو چاپ نسبتاً قابل اعتنا دارد: یکی چاپ مرحوم رشید یاسمی و یکی چاپ دکتر نوریان، که این هر دو تصحیح بر اساس نسخه‌های متأخر (کتابت شده بعد از قرن دهم هجری) صورت گرفته است و برخلاف انتظار، متن مصحح دکتر نوریان چندان فضیلتی نسبت به متن مصحح رشید یاسمی ندارد (یعنی تفاوت آنقدر که توقع می‌رود نیست که نمونه‌هایی عرض خواهم کرد).

من برای اینکه بتوانم بحث را جمع‌وجور کنم و به سرانجام برسانم، بررسی خود را محدود و معطوف می‌کنم به تنها مثنوی نسبتاً کوتاه مسعود سعد، و بعد از بررسی این مثنوی، به ابیات مبهم دیوان (اعم از قصیده و قطعه و مثنوی و ...) خواهم پرداخت (البته ابیاتی که از سوی دکتر نوریان با قرار دادن علامت سؤالی مبهم یا غلط تلقی شده‌اند).

### الف. در حاشیه مثنوی مطایبه آمیز مسعود سعد سلمان

تنها مثنوی مسعود سعد که سی صفحه از دیوان مذکور (از ص ۷۸۷ تا ۸۱۷) را در بر گرفته است سیصد و هفتادوچهار بیت است و بر وزن فاعلاتن مفاعله فعلن. این مثنوی شاید کهن‌ترین اثر طنز منظوم فارسی باشد و شاید کارنامه‌سرایی نیز از این مثنوی شروع شده باشد. احتمال داده‌اند سنایی غزنوی کارنامه بلخ را تحت تأثیر مثنوی مورد بحث سروده، چرا که سنایی چنانکه می‌دانیم اولین جامع دیوان مسعود سعد بوده و کارنامه بلخ هم بر این وزن است و هم از لحاظ ترتیب و اسلوب و موضوع، شباهت تام دارد با این مثنوی. و اگر نظر مدرس رضوی (مصحح دیوان سنایی) را بپذیریم که کارنامه بلخ اولین سروده سنایی در میان مثنویهای او بوده، باید اذعان کنیم که تا پایان عمر از زیر تأثیر مثنوی مسعود سعد بیرون نیامده است، چرا که سنایی در مثنویهای متعددی که بعد از کارنامه بلخ سروده هرگز بحر عروضی دیگری را نیاموده است.

و اما مثنوی مذکور با این بیت آغاز می‌شود:

برشکال ای بهار هندستان

ای نجات از بلای تابستان

عجیب اینکه مرحوم رشید یاسمی در مقدمه دیوان «برشکال» را که فصل باران است محل تابستانی و کوهستانی (بیلاق) تعریف کرده که از گرمای لاهور به آنجا پناه می‌بردند (ص «یه»). این نکته را همین ابتدا گفتم تا از اتهام جانبداری از مرحوم یاسمی تبراً جسته باشم.

باری، در این مثنوی که به عنوان نمونه بررسی می‌شود، واژه‌های کهن و غریب که در قرون اخیر استعمال نمی‌شدند یا کمتر استعمال می‌شدند، به واژه‌هایی آشنا تبدیل شده است (مشکلی که در متون کهن‌تر همواره از عمده‌ترین اشکالات است). مثال عرض می‌کنم، بیت:

که ز گرمی تبه نگردد جان

نشود همچو چوب خشک دهان

(نوریان، ص ۷۸۸)

در نسخه بدل «ب» که مورد استفاده نوریان بوده، به

جای تبه، «خفه» آمده و در چاپ یاسمی «خبر» (ص ۵۶۲)



اما به نظر می‌رسد هیچ یک از این سه واژه بی‌ارتباط با واژه اصیل مستعمل از سوی شاعر نیست. از توجه در شکل و معنی این سه لفظ می‌توان یقین کرد که «خبه» به معنی فشردگی گلو و خفگی، لفظی کهن (و البته بعدها غریب) بوده که کاتبان متأخر آن را به شکل تبه، خفه و خبر درآوردند و در متون متقدم نمونه‌هایی از کاربرد آن در دست است. فرخی سیستانی می‌گوید:

ای دیده‌ها چو دیده غوک آمده برون  
گویی که کرده‌اند گلوی ترا خبه  
(دیوان، ص ۴۵۵)  
و خود مسعود سعد از این کلمه بارها استفاده کرده:  
گردد در برها دمها خبه

ماند در تنها جانها بشار

(ص ۲۴۰)

یا می‌گوید:

از حمله‌ها نفسها در حلقها خبه

وز گردها نظرها در دیده‌ها بشار

(ص ۲۵۰)

نمونه دیگر:

پیل زوری که چون کند کشتی

پیل را بند (زور) او دهد پشتی

(نوریان، ص ۷۹۶، یاسمی، ص ۵۶۷)

یاسمی و نوریان هر دو بیت را تقریباً به همین شکل نقل کرده‌اند. اما در نسخه‌های س، ب و ق که مورد استفاده نوریان بوده کلمه پایانی مصرع دوم در هر سه نسخه «سستی» است و همین معلوم می‌کند که در اصل در مصرع اول به جای کشتی واژه قدیم و اصیل «کستی» مورد استفاده شاعر بوده. چرا که کستی تلفظ قدیم کشتی است (تبدیل سین به شین در فارسی فراوان نمونه دارد مثل گسنه که امروز می‌گویند گسنه) و از شواهد آن در ادبیات قدیم این رباعی اوحدی مراغه‌ای است:

آن درد که با پای تو کرد آن چستی

در کشتن خصمت نماید سستی

با پای تو اینجا سر و پای گردید

تا با سر دشمن تو گیرد کستی

یا ناصر خسرو می‌گوید (ص ۵۰۳):

به کستی با فلک بیرون چرا رفتی

کجا داری تو با او طاقت کستی؟

یا عطار در مصیبت‌نامه می‌گوید:

مشک را از باد رستی می‌دهی

حیز را تعلیم کستی می‌دهی

و از این دست نمونه باز هم هست. غرض اینکه تبدیل

کستی به کشتی بزرگ‌ترین اشکالش این است که ما را از

اطلاع نسبت به چگونگی تلفظ یک واژه در زمان و مکانی

معین محروم می‌کند. و البته عیب دیگرش این است که

مجبور می‌شویم قافیۀ پشتی را انتخاب کنیم و معنای

روشن بیت را در ابهام قرار دهیم.

نمونه دیگر، بیت:

از بر آواز در سر افکندست

بگلو مقنعه در افکندست

(نوریان، ص ۸۱۳، یاسمی، ص ۵۷۷)

نمی‌دانم مرحوم یاسمی یا جناب نوریان چه در ذهن

داشته‌اند که از میان نسخه‌ها آن نسخه را که کلمۀ مقنعه

در آن بوده برگزیده‌اند. شاید معنایی از مقنعه متناسب با

آواز و موسیقی هست که من از آن بی‌خبرم. اما اگر چنین

نباشد در دو نسخه دیگر مورد استفاده نوریان، یعنی

نسخۀ س و ب، به جای مقنعه کلمۀ نعنعه آمده است

که به نظر می‌رسد همان نغنه است که کاتبان نقطه‌های

حرف غین را نگذاشته‌اند. و نغنه در غیث‌اللغات به نقل

از لطایف‌اللغات به معنی آواز لطیف و نغمه و سرود است.

البته صاحب غیث‌اللغات شاهدی برای این لغت نیاورده

(دهخدا هم همین‌طور) اما تا جایی که بنده جستجو

کرده‌ام، مولانا این کلمه را در اشعارش دقیقاً به همین

معنا (نغمه و سرود) استفاده کرده است. می‌گوید:

مطرب خوش‌نوای من عشق‌نواز همچنین

نغنه دگر بزن پرده تازه برگزین

(دیوان، قسمت دوم، ص ۱۹۴)

یا در جای دیگر می‌گوید:

که به مثال ساقیان عقل ز مغز می‌بری

که به مثال مطربان نغنه ساز می‌کنی

(دیوان، قسمت دوم، ص ۴۵۷)

این بیت نیز از شیخ واحدی به نقل از شرفنامه منبری

ذیل مدخل «دلربا» در لغتنامه دهخدا آمده است:

مطربۀ دلربا غارت دلها کند

طوقک زر در گلو نغنه در حنجرک

دیگر مثلاً می‌خوانیم (در چاپ نوریان):

روی از رنگ همچو طفطفه‌یی

بر خود افکنده کرم هفطفه‌یی

(نوریان، ص ۸۰۹)

در چاپ یاسمی «تن‌دار» (به سهو حروفچین: تندر) به جای «دین‌دار» آمده (ص ۵۷۸) که ترکیبی به نسبت غریب است اما باید انصاف داد که انسب و اصح همان تن‌دار است؛ چرا که معنی آن (که خوددار و باشکیب و بقول امروزیها باظرفیت است) با بیت قبل کاملاً در تقابل است و این تقابل با «یا»یی که در ابتدای بیت پایانی آمده معلوم است که خواست و مقصود شاعر بوده است. یعنی شاعر با دوستانش شوخی کرده و می‌خواسته ببیند کدامشان از این شوخیها ناراحت و خشمگین می‌شوند و کدامشان اهل ظرافت‌اند و شکیب و خوددار یا تن‌دار. مسعود سعد در موارد دیگری هم ترکیب تن‌دار را استفاده کرده است. مثلاً:

انده ارچه بدآزمون تیری است

صبر تن‌دار نیک خفتانیست

(ص ۱۰۰)

یا در جای دیگر می‌گوید:

بر بار بلایی که قضا بر تو نهاد

تن‌دار چو کوه باش و بی‌باک چو باد

(ص ۹۹۷)

ضمن آنکه «دین‌دار» با «جلد و شوخ و ظریف» چندان تناسبی ندارد و در این بیت به قول منتقدین ادبی شبه‌قاره «بیکار محض» است.

نمونه دیگر، بیت:

پری خوش خط از ترنگ رباب

رانده در جمع مطربان همه آب

(ص ۸۱۲)

این بیت را مرحوم رشید یاسمی این‌طور آورده:

پری خوش خط ار برنگ رباب

رانده جمع مطربان همه آب

(ص ۵۷۶)

به نظر کمترین می‌رسد که پری در اینجا نتیجه همان روش غلط آشناسازی یا آشناگزینی است. مرحوم یاسمی در پانویس، نسخه بدل «پری» را در عنوان این بخش از مثنوی که سطر مافوق همین بیت است به نقل از «خ ل» آورده: بهروز. البته صورت کامل عنوان هم جالب است: «صفت پری‌بانی»، که به ظن قوی و به احتمال قریب به یقین پری‌بانی یا بهروزبانی تصحیف و تحریف پیرو ربابی است. اما چند دلیل برای اینکه بپذیریم واژه مورد بحث



در چاپ یاسمی (ص ۵۷۵) به جای «رنگ» کلمه «آژنگ» آمده و همین صحیح است؛ چرا که آژنگ به معنای چین و ترنجیدگی‌ای است که بر اثر پیری یا بیماری و در اینجا تمارض بر اندام افتد؛ چنانکه ازرقی می‌گوید:

اکنون که شدم پیر و برخ پر آژنگ

از من زن و فرزند همی دارد ننگ

و با طفطفه — به معنی گوشت پهلوی (مهدب‌الاسماء)

و اساساً هرگونه گوشت پاره مضطرب (منتهی‌الادب) —

مناسبت تام دارد.

نمونه دیگر (بیت آخر منظور است):

اینهمه هزل بود و بازی بود

آنچه گفتم همه مجازی بود

من ازین نوع طبیعتی کردم

آن نه از بهر ریبتی کردم

گفتمش بنگرم که رنگ آرد

روی نیکو بسوی جنگ آرد

یا نه شنگ و شگرف عیار است

جلد و شوخ و ظریف و دین‌دار است

(نوریان، ص ۸۱۵)



گزارش میراث

نه پری‌بانی، و نه بهروزبانی است:

۱. اول آنکه این لفظ (پری) معلوم نیست که در قدیم تا چه اندازه برای اسم شخص، مورد استعمال بوده، و اگر هم بوده، بعید، و بلکه محال است تا همین امروز مذکری را پری نام نهاده باشند.

۲. از مصرع اولی که نقل شد (در هر دو روایت چاپ یاسمی و نوریان) معلوم می‌شود که «ربابی» شهرت این شخص بوده، چرا که در گذشته رسم بر این بوده است که نام ساز را به علاوه یای نسبت شهرت نوازنده آن قرار می‌دادند. در همین مثنوی که در وصف عمل خلود و ارباب طرب است توجه کنید به عنوان سرفصلها: صفت محمد نایی (که سرنا می‌نواخت)، صفت عثمان خواننده (که استاد آواز بود)، صفت علی نایی (که نی می‌نواخت)، صفت اسفندیار چنگی (که چنگ می‌نواخت)، صفت زورو (یا به روایت یاسمی زورور که محتمل‌تر است) بریطی (که بریط می‌نواخت)، صفت بانوی قوال (که خواننده بود و صاحب قول)...

باری، با توجه به این همه، شک نیست که آن عنوان هم ربابی است و نه بانی. حرف «ر» در ابتدای این واژه نیز از کلمه مصحف بهروز است که «بهروز» در واقع تصحیف پیرو و «ز» تصحیف رای متصل به بابی است. اما چرا پیرو؟

۳. در بخش «وصف محمد نایی» ابیاتی آمده است که توصیف می‌کند مجلس بزمی را که در آن از دو تن دیگر جز محمد نایی نیز سخن رفته است؛ پیرو و بانو. البته در چاپ نوریان پیرو به بیرو تبدیل شده است تا شاید توجیهی برای آن بتوان تراشید؛ یعنی لازم نیاید که اسم شخص تلقی شود. اما بنده تقریباً و بلکه قطعاً یقین دارم که این واژه هر چه هست اسم شخص است، چرا که وصف بانو هم در اواخر مثنوی ذکر شده است (بانوی قوال) که البته احتمال دارد این اسم هم مصحف باشد اما همین قدر مسلم است که این شخص از حیث جنسیت بانو بوده (نک: صص ۸۱۳-۸۱۵).

۴. پری نام زن است ولی ابیات مربوط به او نشان می‌دهد که شخص توصیف شده از جماعت ذکور است هر چند بقول عبید زاکانی چندان نر نر هم نیست.

مسعود سعد در چند بیتی که ذیل وصف محمد نایی از پیرو و بانو نیز یاد کرده، می‌گوید:

از پی ... دریده بیرو را (نوریان، ص ۸۰۳)

آن خر ... دریده پیرو را (یاسمی، ص ۵۷۱)

بزند ... خواره بانو را

ورنه زین روسپی و آن کنده

نبود حاصلی مگر خنده

در بیت اخیر «این روسپی» به بانو راجع است و «آن

کنده» به پیرو. کنده یعنی امرد. پس نام آن شخص پری

نمی‌تواند بود چون تا حدودی مرد است و قطعاً بهروز هم

نیست چون ذکر این نام مخل وزن است:

بهروز (؟) خوش خط از ترنگ رباب

جز این موارد که عرض کردم، به خاطر این حقیر می‌رسد

که از میان اسامی اشخاص یا امکانه در این مثنوی فراوان

است واژه‌هایی که مشکوک است و معیوب. و جالب اینکه

علی‌رغم ابهام و اشکال علامت سؤالی در برابر این کلمات

یا مصاریع دیده نمی‌شود. مع‌هذا من از این موارد عجالتاً

درمی‌گذرم و با ذکر و اصلاح چند لغزش ساده این مطلب

را که به اطناب کشید به پایان می‌برم.

می‌خوانیم:

عضدالدوله آنکه دولت حق

دست او کرده بر جهان مطلق

تاج ملت که ملت تازی

کند از دین او سرافرازی

(ص ۷۸۹)

در چاپ یاسمی (ص ۵۶۳) «تیغ او» آمده (به جای

«دین او») که با توجه به ابیات بعد که سراسر در وصف

دلیری و رزمندگی عضدالدوله است مناسب‌تر به نظر

می‌رسد. البته در روایت یاسمی در مصرع قبل هم به

جای «تاج»، «تیغ» ذکر شده که بی‌وجه است.

می‌خوانیم:

جود را ملجأیست همت او

جاه را مرکبست حشمت او

(ص ۷۹۰)

در چاپ یاسمی (ص ۵۶۳) آمده: «جاه را مرکزست حشمت

او» که انسب است به دلیلی که روشن است و نیز شاید این

بیت هم که دو صفحه بعد از آن آمده مدد رسان باشد:

مرکز حشمت و سیادت باد

دولتش هر زمان زیادت باد

(نوریان، ص ۷۹۲، یاسمی، ص ۵۶۵)



می‌خوانیم:

خله گردد ز شهر و گیرد راه

سوی دهقان کشد شبی ناگاه

(ص ۷۹۷)

که روایت یاسمی به نظر صحیح‌تر و روشن‌تر است:

یله گردد ز شهر و گیرد راه

سوی دهقان کشد سپه ناگاه

(ص ۵۶۷)

می‌خوانیم:

از من خام قلتبان گران

خدمتی نایدش برسم چنان

که ز حیزی بهانه‌یی گویم

حسب حالی ترانه‌یی گویم

(ص ۸۰۲)

البته نقص این بیت چندان وضوح ندارد اما هر نکته‌دانی این قدر می‌داند که بهانه‌گویی نداریم بلکه بهانه‌جویی داریم. در این مورد تصحیح یاسمی صحیح است اما آن نیز اشکالات فاحش دارد. روایت یاسمی این است:

از من خام قلتبان گران

خدمتی بایدش به رسم خران

که بحالی بهانه‌ جویم

حسب حالی، ترانه‌ گویم

(ص ۵۷۰)

از توضیح نکته به نکته پرهیز می‌کنم، اما به نظر می‌رسد «خران» تصحیف «جز آن» است و «که» در مصرع بعد حرف ربط است:

خدمتی نایدش به رسم، جز آن

که ...

صورت صحیح مصرع اول بیت دوم هم از ترکیب

روایت یاسمی و نوریان به دست آمدنی است، این گونه:

که ز حیزی بهانه‌ای جویم

می‌خوانیم:

این دروغ چنین چرا گویم

عیب آن پر هنر چرا جویم

(ص ۸۱۳)

این بیت شکل اندک تغییر یافته‌ی بیتی دیگر است که

می‌گوید:

آنچه گویند من چرا گویم

عیب آن پر هنر چرا جویم

(ص ۸۰۸)

و شاید اساساً زاید باشد.

باری، از این دست سهوها در این مثنوی و در سراسر دیوان کم نیست و همین مسأله ضرورت تصحیح مجدد دیوان مسعود سعد را دوچندان می‌کند. لازم است یادآوری کنم غالب آنچه در این مقاله ذکر شد، مربوط می‌شود به تنها سی صفحه از کتابی که بالغ بر ۱۲۰۰ صفحه است و این همه تازه بخشی از اشکالات آن سی صفحه بود که این کمترین از آن آگاهی یافت؛ یعنی بخش قابل توجهی از لغزشها ناگفته ماند و بدیهی است که گفته‌ها و ناگفته‌های من خود بخشی از اشکالات را شامل می‌شوند و نه همه آن را، چرا که قطعاً بنده بی‌بضاعت از جمله لغزشها آگاه نیستم.

اگر روزی دکتر نوریان بخواهد تصحیح و تدوین سالم‌تری از این دیوان ترتیب بدهد چند پیشنهاد برای او دارم که در کمال ادب و خاکساری عرض می‌کنم. امیدوارم مقبول طبع ایشان و یا هر کسی که در تکمیل کار ایشان گام بر می‌دارد واقع شود.

۱. مهم‌ترین و عمده‌ترین اشکال این دیوان انتقال پاورقیها (نسخه‌بدلها) به صفحات انتهایی جلد دوم است. این مسأله سبب می‌شود که کسی زحمت رجوع به نسخه بدل را به خود ندهد، مگر شخص سمجی مثل بنده، که البته اگر نسخه‌بدلها در زیر هر صفحه می‌آمد الآن حجم این مقاله ده برابر حجم فعلی می‌شد.

۲. عناوین اشعار در چاپ نوریان به کلی حذف شده است که کار غیر موجهی است و قطعاً لازم است که آنچه در نسخه‌ها ثبت و ضبط شده با ذکر اختلافات تماماً نقل شود.

۳. ایشان در مقدمه دیوان نوشته‌اند که از دو نسخه چاپی دیوان مسعود سعد استفاده کرده‌اند که در تملک مرحوم علامه قزوینی و مرحوم استاد محمد پروین گنابادی بوده و این بزرگواران ظاهراً حواشی مبسوطی بر این دو دیوان نوشته‌اند. کاش این حواشی عیناً قید

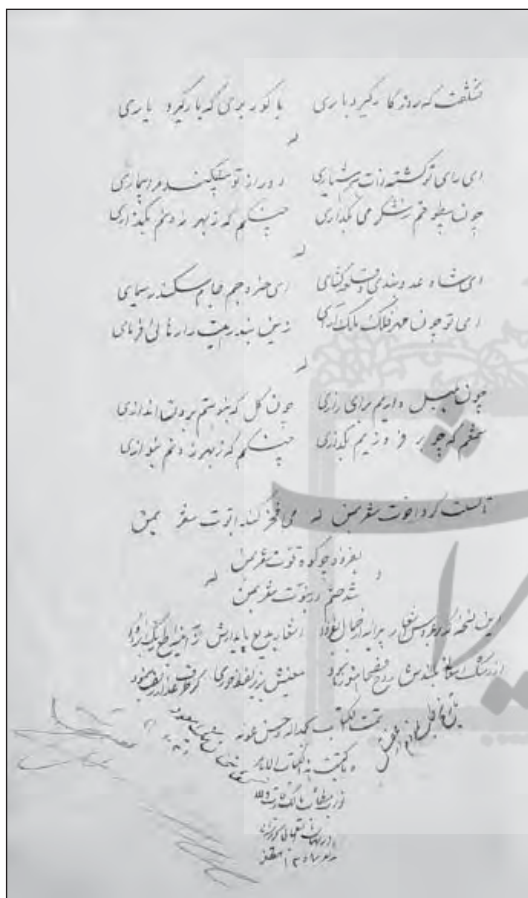


مهدوی دامغانی در تعلیقات دیوان ابوالفرج ذیل این بیت:  
رای زنی پیر بود بر در مله‌ی

رای زن پیر گفت رای جوان را

(ص ۲)

می‌نویسد: «درهمه نسخه قدیمی "مله‌ی" است، استاد معظم حضرت آقای همایی هم در پاورقی صفحه ۶۹۶ دیوان عثمان مختاری مرقوم فرموده‌اند که بر معظم له هم روشن نشده است از متن همان صفحه دیوان عثمان مختاری استنباط می‌گردد که این کلمه نام شخص است» (ص ۲۱۴).



اما این گمان مقرون به صحت نیست و بنده در نسخه خطی شرحی از دیوان ابوالفرج در هند دیدم که مله‌ی را نام محلی در هند ذکر کرده بود. حال با این آگاهی دو بیت زیر را که باز از ابوالفرج است بخوانید:

آنکه معبود اهل مله‌ی را

خرد بشکست و ضبط کرد حصار

(ص ۶۶)

شود نه اینکه علم و سلیقه جناب دکتر نوریان معیار ردّ و قبول آن قرار گیرد. یا لاقلاً بهتر است خوانندگان نیز از اظهارنظرهای آن دو مرحوم و نیز علت ردّ و قبول مصحح آگاهی پیدا کنند. مطمئناً این امر علاوه بر اینکه ضرری ندارد از منفعت نیز خالی نیست.

۴. دیوان مسعود سعد نیازمند مقدمه‌ای، هرچند اجمالی، در احوال و آثار این شاعر گرانقدر است و نمی‌توان به بهانه اینک فلانی و بهمانی مقالاتی در این باب نوشته‌اند از زیر بار این مهم شانه خالی کرد. دست کم می‌توان ترجمه مقاله علامه قزوینی را با استدراکات جدید و مطالب تازه‌یاب در ابتدای دیوان منتشر کرد.

۵. از مقایسه دیوان مصحح نوریان با چاپ سنگی دیوان مسعود و نیز چاپ مرحوم یاسمی، دریافتیم که جناب نوریان ظاهراً بسیاری از اختلافات را بی‌اهمیت فرض کرده و از ذکر آن خود را معاف داشته‌اند؛ اما همین‌جا عرض می‌کنم موارد متعددی را در این مقایسه یافتیم که در اصلاح مصرع یا بیتی نقش حیاتی ایفا می‌کرد. بنابراین یکی دیگر از پیشنهادات بنده ذکر دقیق و تمام و کمال جمله اختلافات نسخه‌های خطی و چاپی است.

۶. چاپ دیوان مسعود سعد بدون تعلیقات به عقیده بنده زحمت بی‌هوده است؛ چرا که دیوان مسعود بر خلاف مثلاً غزلهای وقوعی است. اگرچه برخی قصاید مسعود سعد از روان‌ترین قصاید فارسی است، اما همه قصایدش این‌طور نیست و نیاز به شرح و توضیح دارد. و این توضیحات بدون مراجعه به متون شبه‌قاره و حتی علما و ادبای شبه‌قاره امکان‌پذیر نیست. چرا که گاه حل مسأله از روی حدس و گمان ظاهراً ساده به نظر می‌رسد ولی وقتی غور می‌کنید، می‌بینید که همین حدس و گمانها کار دست آدم می‌دهد. اگرچه در این بخش (یعنی پیشنهادات پایانی) قصد ذکر نمونه و شاهد نداشتم و ندارم فقط جهت روشن‌شدن مسأله یک نمونه عرض می‌کنم. مثلاً در دیوان مسعود سعد می‌خوانیم:

سپه به لشکر برهانپور ملعون زد

که بود مله‌ی مخدول را سپهسالار

(ص ۱۹۲)

این مله‌ی چیست؟ در دیوان ابوالفرج رونی و عثمان مختاری و ... نیز این واژه دیده می‌شود. جناب آقای محمود



گشاده رایت منصور او در قنوج

شکسته هیبت شمشیر او دل ملهی

(ص ۱۴۹)

۷. اشکال دیگری که برای رفع آن باید کوشید بعضی وصل و فصلها در کار ویراستاری متن است که چون مطابق نسخه نیست و بنا به ملاحظات مصحح انجام شده است بهتر است تا از روش سودمندتری استفاده شود تا مثلاً «بید» به جای «به بد» نوشته نشود:

بر تن او بید گمان نبرد (ص ۸۱۳)

و «کانگشتری» به این صورت نیاید (در وزن رباعی):

که انگشتری شاه در انگشت تو دید (ص ۱۰۰۴)

از آنجایی که جداً قصد تطویل ندارم از ذکر نمونه بیشتر درمی‌گذرم.

۸. در تصحیح دیوان، حال که نسخه‌ای نزدیک به زمان مسعود سعد در دست نیست از جُنْگهای کهن نیز استفاده شود. حتی به دست آوردن چند قصیده در نسخه‌های کهن غنیمت است چرا که می‌تواند معیار و محک باشد برای بسیاری ابیات که مضامین یا واژه‌های کلیدی مشترک با آن قصاید دارند.

۹. یکی دیگر از منابع تصحیح دیوان مسعود سعد، لغتنامه‌های فارسی است. خوشبختانه مؤلفین لغتنامه‌های قدیم از دیوان مسعود بسیار نمونه و شاهد آورده‌اند. بنده در یک تورق مختصر و ساده دریافتم که صورت صحیح و درست و قدیمی و اصیل برخی ابیات مسعود سعد در برخی لغتنامه‌ها (متفاوت با صورت مصحف موجود در دیوان) قابل دسترسی است. در

لغتنامه دهخدا که مؤلفان آن به بسیاری از لغتنامه‌های قدیم رجوع داشته‌اند حدوداً سه هزار مدخل موجود است که در آن شواهدی از مسعود سعد آمده است. (در بسیاری از این مدخلها دو الی چهار بیت شاهد از مسعود سعد به چشم می‌خورد.) البته غالب این شواهد مستقیماً از دیوان نقل شده که بدیهی است چندان به کار نمی‌آید، اما آن مقدار که نقل از لغتنامه‌های قدیم است قابل اعتناست.

۱۰. با توجه به امکانات جدیدی که کامپیوتر در اختیار محققان ما گذاشته کارها بسی آسان‌تر از گذشته است. در تصحیح متنی چون دیوان مسعود سعد که بالاچار باید روش تصحیح قیاسی را برگزید نرم‌افزارهای جدید که امکان جستجو و قیاس را بسیار آسان کرده است کمک شایانی به محقق و مصحح می‌توانند کرد. علاوه بر دیوان مسعود سعد دواوین شعرای هم‌دوره او و نیز متون نوشته شده در محدوده شبه‌قاره می‌باید از منابع اصلی تصحیح این متن با اهمیت به حساب بیایند.

همین‌جا این بخش از مطلب را ختم می‌کنم به دعای خیری برای دو مصحح بزرگوار دیوان مسعود سعد، اعنی رشیدی یاسمی و مهدی نوریان. امید که خداوند متعال به حق حرمتی که علم و خرد نزد حضرتش دارد اولی را بیامرزاد و دومی را جزای خیر و عمر دراز و سلامتی عطا کند.

ادامه این نوشتار را که درنگی است در ابیات مبهم دیوان مسعود سعد سلمان در شماره آینده می‌خوانید.

